

Henri-Matisse

هانری ماتیس^(۱)
(۱۸۶۸-۱۹۵۴)

یادداشت‌های یک نقاش

• برگرفته از کتاب
هنرمندان درباره هنر

«یادداشت‌های یک نقاش (۲)»،
که قطعات زیر
از آن گلچین شده‌اند،
اولین بار
در نشریه *Le Grande Revue*،
در روز کریسمس
سال ۱۹۰۸ چاپ شد،
همراه با این توضیح که
«اینها
کامل‌ترین و معتبرترین
بیانات ماتیس است
که تاکنون
به چاپ رسیده‌اند».
در هنگام نگارش این نظرات،
ماتیس
به عنوان یک نقاش فوو(۳)،
در اوج حرفه خود بود.
تابلوی شادی زندگی (۴)
سال پیش
تکمیل شده بود
ورقص (۵)
و موزیک (۶) نیز
در دو سال
پیاپی بعدی
به وجود آمدند.



NOTES OF A PAINTER
NOTES D'UN PEINTRE

Matisse in his studio, c.1909-10

شماره هفتم
سردشانی
تینسی

یادداشت‌های یک نقاش^(۷)

و یا فرعی. هر آنچه که به درد تصویرنخورد زیانبخش است.

ترکیب‌بندی که هدفش بیان است، بر اساس سطحی که باید پوشیده شود خود را تغییر می‌دهد. اگر ورقه‌ای کاغذ را با ابعاد معین بردارم، طرحی روی آن خواهم کشید که با قطع کاغذ رابطه‌ای ضروری داشته باشد. من این طرح را بر روی ورقه‌ای که ابعاد متفاوتی دارد تکرار نمی‌کنم - مثلاً بر روی ورقه‌ای مستطیلی. اگر فرضاً ورقه اول مربع باشد و اگر مجبور باشم که این طرح را بر روی ورقه‌ای با قطع مشابه تکرار کنم، اما ده بار بزرگ‌تر، تنها به بزرگ کردن طرح اکتفا نمی‌کنم، یک طرح باید قدرت انبساط داشته باشد و تنها از این طریق می‌تواند به فضای پیرامونش نیز حیات بخشد.

■ بیان هنری^(۸) پاریس، ۱۹۰۸

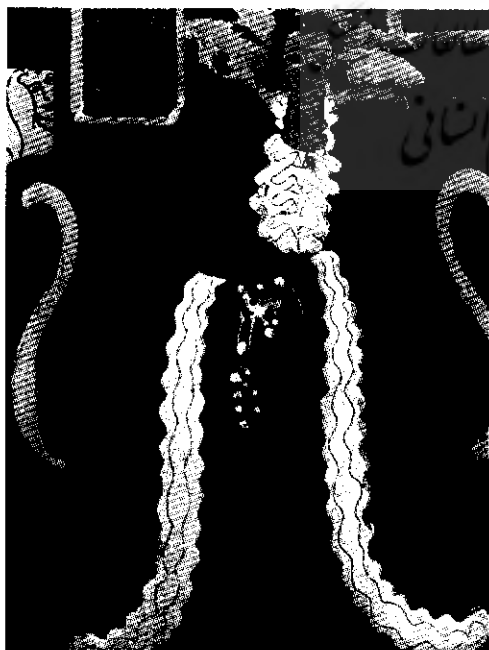
بعضاً به این نکته اعتراف کرده‌اند که من تا حدودی توانایی‌های تکنیکی دارم، اما چون بلندپرواز نیستم، نمی‌توانم پا را فراتر از یک حظ بصری محض بگذارم، یعنی حظی که از صرف مشاهده یک تصویر زیبا به دست می‌آید. اما مقصود نقاش را نباید سوای شیوه بیان تصویری او دانست. هر چه این شیوه‌های بیان تصویری کامل‌تر (و نه لزوماً پیچیده‌تر)، تفکر نقاش عمیق‌تر. من نمی‌توانم ما بین احساسی که نسبت به زندگی دارم و بیانی که برای این احساس به کار می‌برم، تمایزی قائل شوم.

■ ترکیب‌بندی^(۹)

■ محدودیت‌های نقاشی خلق الساعه^(۱۱)

هماهنگی و نیز ناسازگاری در رنگ می‌تواند تأثیرهای بسیار مطلوبی ایجاد کند. اغلب وقتی آماده کار می‌شوم، در همان آغاز، شور و احساس آنی و سطحی‌ام را نسبت به رنگ ثبت می‌کنم. تا چند سال پیش همین نتیجه نخستین اغلب راضی‌ام می‌کرد، اما حالا اگر در این مرحله راضی شوم، نقاشی‌ام در واقع ناتمام می‌ماند. پس معمولاً احساسات گذرا و آنی خود را ترسیم می‌کنم، اما اینها همیشه نمی‌توانند آنچه را که حس می‌کنم به طور کامل بیان کنند. روز بعد حتی ممکن است که اصلاً معنی آنها را نفهمم.

بیان هنری در شیوه تفکر من، به معنی شور و حرارتی که بر یک چهره انسانی نقش می‌بندد و یا آنچه که از یک رست خشن حس می‌شود نیست. آرایش مجموع عناصر نقاشی من، بیانگر (۱۰) و مهیج است - جایی که فیگورها و اشیا اشغال کرده‌اند، فضاهای خالی پیرامون آنها، تناسبات - همه نقش خود را ایفا می‌کنند. ترکیب‌بندی، هنر آرایش عناصر گوناگونی است که نقاش در اختیار دارد، آرایشی تزئینی و در جهت بیان احساسات او. در یک تصویر، همه بخش‌ها قابل رویت‌اند و همان نقشی را ایفا می‌کنند که به عهده آنها گذاشته شده است، خواه نقش اصلی باشد



● ترکیب بندی ،
هنر آرایش
عناصر گوناگونی
است که نقاش
در اختیار دارد ،
آرایشی تزئینی
و در جهت بیان
احساسات او .
در یک تصویر ،
همه بخش ها
قابل رؤیت اند
و همان نقشی را
ایفا می کنند که
به عهده آنها
گذاشته
شده است ،
خواه نقش
اصلی باشد
و یا فرعی .



تصویر که اکنون وضوح کمتری دارد، دیگر تنها وجه مشخصه آن نیز نخواهد بود، بلکه فقط یک رکن از مفهوم و طرح کلی پیکره را شامل می شود.

■ ترکیب بندی رنگ

اگر بر روی یک بوم سفید تأثراتی حسی را با حرکتی سریع از رنگ آبی، سبز و قرمز ثبت کنم، هر ضربه تازه قلم مو از اهمیت رنگ پیشین خود می کاهد. فرض کنید که می خواهم یک فضای داخلی را نقاشی کنم: در مقابل یک قفسه قرار دارد، به من احساسی از قرمز روشن می دهد، پس رنگ قرمزی که راضی ام می کند روی بوم می گذارم. بلافاصله بین این قرمز و سفید بوم ارتباطی برقرار می شود. اگر در کنار رنگ قرمز، سبز بگذارم و اگر کف اتاق را زرد کنم، بین این سبز و زرد و رنگ سفید بوم حتماً باید رابطه ای برقرار شود که برایم رضایت بخش باشد. اما این سایه های

دلم می خواهد به آن درجه از غلظت و خلوص حسی برسم که سازنده جوهر یک تصویر است. شاید گاهی از نتیجه اثری که در یک نشست تمام می شود موقتاً راضی شوم، اما خیلی زود از نگاه کردن به آن خسته می شوم. بنابراین، ترجیح می دهم که به کار کردن روی آن ادامه دهم تا شاید بعدها آن را به عنوان اثر نهن خود تشخیص دهم...

فرض کنید می خواهم یک فیکور را نقاشی کنم: اول از همه به آن زیبایی و جذابیت می بخشم، اما می دانم که چیزی بیش از این لازم است. تلاش می کنم تا معنای این فیکور را با کشیدن خطوط اصلی اش متمرکز و فشرده کنم، به این ترتیب آن گیرایی و افسون در نگاه اول کم تر به چشم می خورد، اما با گذشت زمان، همان جذابیت، از تصویر جدید ساطع خواهد شد. تصویر جدید در عین حال غنای معنایی بیشتری خواهد داشت، معنایی انسانی تر و قابل درک تر، و این در حالی است که گیرایی و زیبایی

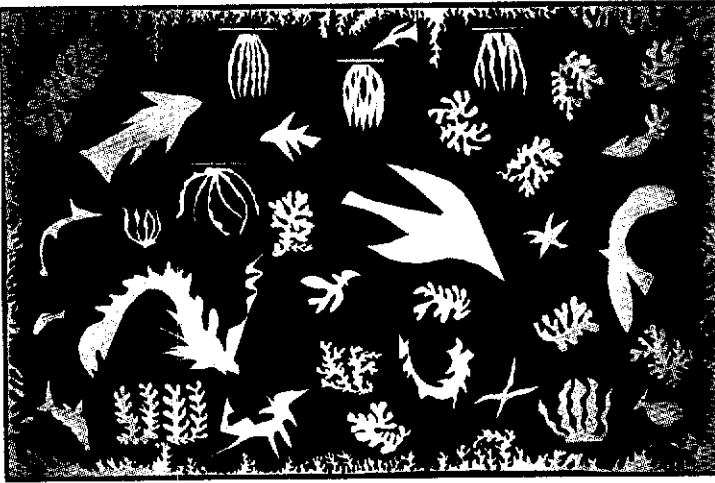
■ رنگ: محمل بیان

غایت اصلی رنگ را باید خدمت هرچه بهتر به بیان هنری دانست. من رنگ‌ها را بدون هیچ پیش طرح ذهنی بر روی کاغذ می‌گذارم. اگر در قدم نخست از یک رنگ به طور خاصی خوشم بیاید - و چه بسا این رنگ را ناخودآگاهانه روی بوم گذاشته باشم - اغلب در پایان کار متوجه می‌شوم که در حین نقاشی به آن رنگ دست نزده‌ام، در حالی که رنگ‌های دیگر را مرتباً اصلاح و یا به کلی تغییر داده‌ام. من کیفیت رنگ‌ها را کاملاً غریزی کشف می‌کنم. برای نقاشی کردن از یک منظره پاییزی، سعی نمی‌کنم رنگ‌هایی را که مناسب این فصل هستند به یاد بیاورم، تنها از حسی که این فصل به من می‌دهد الهام می‌گیرم؛ درخشندگی یخ مانند آسمان آبی عنق به همان خوبی تلون رنگ‌ها، فصل پاییز را توصیف می‌کند. حتی حسی که نسبت به این فصل دارم ثابت نیست. پاییز ممکن است مثل یک تابستان کش‌دار، آرام و گرم باشد و یا خیلی خنک، با آسمان سرد و درختان زرد لیمویی که احساسی سرد و غیرصمیمی

رنگین چندگانه بر یکدیگر اثر می‌گذارند و همدیگر را ضعیف می‌کنند. بنابراین، لازم است عناصر گوناگون را طوری به کار بگیرم و چنان حالت تعادل و هماهنگی بین آنها برقرار کنم که یکدیگر را تخریب نکنند...

مجبورم آن قدر رنگ‌ها را جابه‌جا کنم تا سرانجام تصویر به نظر کاملاً متفاوت بنماید؛ یعنی وقتی که پس از تغییرات پی‌درپی، مثلاً قرمز به عنوان رنگ غالب بر سبز تابلو تفوق یابد. من نمی‌توانم برده طبیعت شده و به تقلید عاجزانه از آن پردازم، بلکه باید طبیعت را تفسیر کنم و ماحصل این تفسیر را در روح تصویر جاری سازم. وقتی ارتباط موجود بین همه مایه‌های رنگی را دریابم، نتیجه باید به صورت هماهنگی زنده و شادابی از رنگ‌ها جلوه کند و این هماهنگی بی‌شبهت به یک تصنیف موسیقی نخواهد بود. برای من همه مراحل کار در شکل‌گیری مفهوم ذهنی اثر خلاصه می‌شود. باید از همان آغاز کار تصویری روشن از کل ترکیب‌بندی اثر در ذهن داشته باشم.

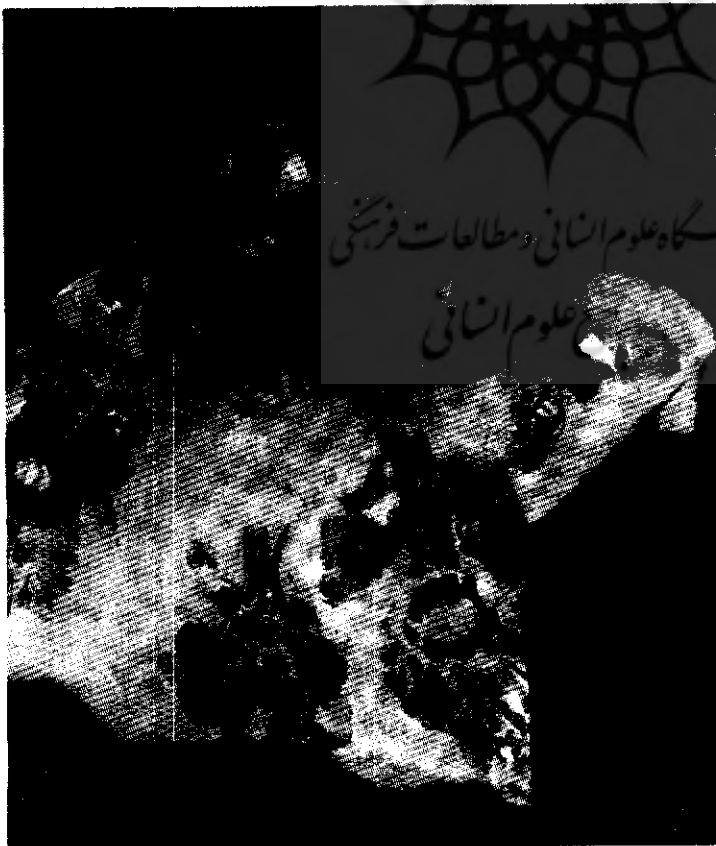




● در رؤیای هنری هستم سرشار از تعادل، خلوص، آرامش و عاری از موضوعات مشوش کننده و یا یأس آور.

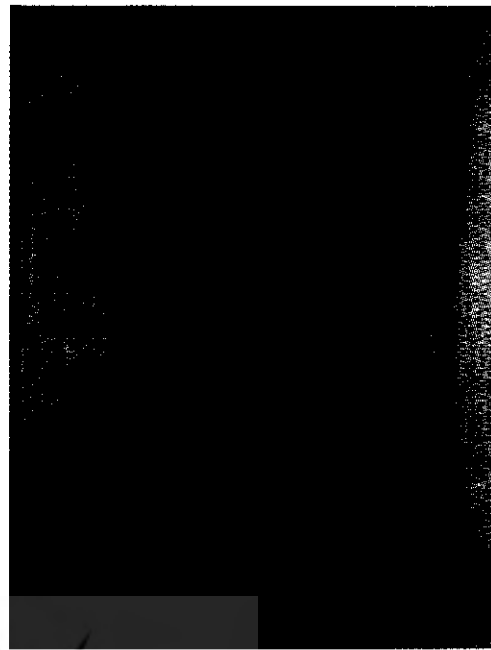
دهد. اما من، برعکس، تنها در پی آنم تا رنگی بیابم که با احساسم جور باشد. رنگ مایه‌ها آنچنان تناسب مجذوب کننده‌ای دارند که گاه ترغیب می‌شوم تا ظاهر یک نقش یا پیکره را تغییر دهم و یا ترکیب‌بندی کارم را کلاً عوض کنم. تا وقتی که به این تناسب در تمام بخش‌های ترکیب‌بندی یک تابلو نرسم، به تلاشم ادامه می‌دهم و بر روی آن کار می‌کنم. آن گاه

را القا می‌کند و خبر از زمستان دارد. من رنگ‌ها را بر اساس نظریه‌های علمی انتخاب نمی‌کنم، بلکه انتخاب من بر پایه مشاهده، احساس و ماهیت منحصر به فرد هر تجربه است. سینیاک (۱۲)، ملهم از دلاکروا (۱۳)، مجذوب رنگ‌های تکمیلی شده است و با به کارگیری دانش نظری رنگ‌ها، می‌تواند یک مایه رنگی خاص را در جای مشخص خود قرار



● غایت اصلی رنگ را باید خدمت هرچه بهتر به بیان هنری دانست.

● من نمی‌توانم برده طبیعت شده و به تقلید عاجزانه از آن بپردازم، بلکه باید طبیعت را تفسیر کنم و ماحصل این تفسیر را در روح تصویر جاری سازم.



ترکیب بندی نهفته است و در هر خط و رنگ تصویر جلوه می‌یابد. عنوان اثر تنها بر برداشت من مهر تأیید می‌گذارد.

■ آسایش خاطر (۱۷)

در رویای هنری هستم سرشار از تعادل، خلوص، آرامش و عاری از موضوعات مشوش کننده و یا یأس آور. هنری که برای آنان که مشغله فکری دارند، چه تاجر باشند و چه نویسنده، تأثیری لذت بخش داشته باشد، مثل یک آرام بخش ذهنی، چیزی شبیه یک مبل راحتی نرم و گرم که تن خسته ات را روی آن رها می‌کنی.

■ پاورقی‌ها:

- | | |
|--|----------------------|
| Notes d'un Peintre-۲ | Henri Matisse-۱ |
| La Joie de Vivre-۴ | Fauve-۳ |
| La Musique-۶ | La Danse-۵ |
| Expression-۸ | Notes of A Painter-۷ |
| expressive-۱۰ | Composition-۹ |
| Limitations of Spontaneity-۱۱ | |
| ۱۲- Pual Signac (۱۸۶۳-۱۸۶۳): نقاش فرانسوی. | |
| ۱۳- Ferdinand Victor (۱۸۶۳-۱۷۹۸): نقاش فرانسوی. | |
| Eugene-Delacroix | Subject-matter-۱۴ |
| ۱۵- Giotto diBondone (۱۲۳۷-۱۲۶۶): نقاش، پیکره‌ساز و معمار اهل فلورانس. | |
| ۱۶- Padua: شهری در شمال شرق ایتالیا و غرب ونیز | |
| Tranquillity-۱۷ | |

لحظه‌ای فرامی‌رسد که تمام قسمت‌های کار، ارتباط قطعی و مشخص خود را می‌یابند و از آن به بعد دیگر امکان ندارد بتوانم حتی یک ضربه قلم مو به تصویر اضافه کنم، مگر اینکه دوباره همه چیز را از نو نقاشی کنم.

■ موضوع نقاشی (۱۴)

آنچه بیش از هر چیز برایم جالب است، نه طبیعت بی‌جان و نه منظره، که پیکره انسان است. تنها از این طریق می‌توانم احساس تقریباً مذهبی‌ای را که به زندگی دارم، به طور موفق بیان کنم. بر جزئیات صورت اصرار ندارم. برایم اهمیت ندارد که ویژگی‌های کالبد شناختی آنها را با دقت تکرار کنم. گاه برایم پیش آمده که مدلی ایتالیایی در اختیار داشتم که در نگاه اول، از ظاهرش چیزی جز حیات حیوانی تداعی نمی‌شد، با این حال توانستم از میان خطوط چهره‌اش آنهایی را انتخاب کنم که منعکس کننده جانیه و مناتقی باشند که در عمق وجود نوع بشر وجود دارد. یک اثر هنری باید به خودی خود حامل تمامی معنا و ارزش آن اثر باشد و باید بتواند این معنا را بر ناظر تحمیل کند، حتی پیش از آنکه او به موضوع اثر پی ببرد. من وقتی به نقاشی دیواری‌های جوتو (۱۵) در صومعه پادوا (۱۶) نگاه می‌کنم، در تشخیص اینکه کدام صحنه از زندگی مسیح در برابر چشمانم قرار گرفته مشکلی ندارم، اما بلافاصله تشعشع شور و حال صحنه را درمی‌یابم؛ احساسی که در نهاد